

ملک قدیمی چند بالترکی برنج ایاق **بیت** آنکس که موافقت  
 بجور و سنجیده کاش از بی تا بوت من آید قدیمی چند  
 می رفت و می گفت ضمیر ما راجع الی الدقان **قطب**  
 ز قدر شوکت سلطان تکشست بنیج الکاف بمعنی ناقص  
 مهران بالترکی فونق و می دینا فی کلاه کوشه و بقیات  
 بسکون با کاه و اندک بر کما مر با قناب رسید حاکم بقوله  
 که سایه بر سرش آنگند چون تو سلطان ای سلطان تنگ  
**حکایت** کلامی بول ای سائل بخوف بلا وهو الذي  
 يخاف الناس اي يديفد حکایت کنند که نعمت وافر  
 داشت ای کان له بال اکثری از ملک گفت می نماید  
 جمولای بری که مالی کوان قد مریمه ن وادی بیاء  
 الخطاب و مارا همی بیاد الوصی حسرت اگر بر می بخند  
 بعضی کما متره اخرا الدباجه از ان و سکتیری نمی چون  
 ارتفاع ولایت این حاصل المملكة رسد ای وصل و قاف  
 کرده شود ای تودی ذکک لدین گفت لایق قدر بر کلاه  
 خرا و نه جهان نباشد فاعلم ضمیر لایق دست مال چون  
 من کذا الودون معنی المتلوبت که جو جو فرام آورده ام  
 یعنی قد جهت جبهه گفت غیبت که کافران می هم  
 و فی بعض النسخ بتبری وهم کالجیشات الخبیین شعر  
 قالوا جین الکفس العجین فعیل معنی المفعول بالترکی  
 خبر ککس الکاف و سکون اللام بالترکی الجوجین  
 التکس من باب جر و طغفه لیس بطا هر قلنا فی جوامع  
 تدبیر بالعبین الماهله من سدوت الثلثة مشقونی جمع  
 بالفتح المبرز قدیم الراء الماهله علی المعجزه وزن المذهب  
 ای الخلاء و قیل فی الترجمة دیوار که ای بلخی طار کلدر  
 بناید زک سیور از انو کله استعاج **بیت** کراهه جاه نظری به است

بالباء

بالباء الفارسی شنیدم که سر از فرمان ملک با زرد ای  
 امنتع عن امن و محبت آوردن گرفت ای شرع فی ایراد  
 الدلیل و شوق چشمی کردن بالترکی بوزیر تک و ضیق  
 الملک ملک فرمود تا مضمون خطاب یعنی با امره  
 الملک من المال بزجر و تویج مستخلص بنیج اللام کردند  
 یعنی اخذوا منه المال المأمور بالقر و الغلمه **مشقونی**  
 بلطاف جو بر نیاید کار بشرط سرب بی حرمتی کشد نایار  
 جزا و هر که بر خورشیت بنیجش یدای من لم تره جرم  
 کر بنیج کسی فاعله برو شاید ای لولم بر می شخص  
 فهو لایق به و قیل فی الترجمة **مشقونی** لطفه چون که مال  
 اولیة کار آخر اول و رفتی بوزر نایار هر که کند و به  
 اتمیه حوت مرار اول که اتمه عزت **حکایت**  
 با زرد کانی را دیدم فی زمان سیاحتی که صد و پنجاه  
 شتر بار داشت و جهل بنه و خدمتکار عطف ندیدی  
 و فی بعض النسخ بغیر و اذیکون من قبیل اشافه الموحی  
 الی الصفة شقی و بعدین کیش اسم مکان مرا کج  
 بردیم الباء و هم شب نیا امید بالترکی دکندر مدی  
 از خنهای بریشان گفتن بین کلام المنشره فلان نامار  
 بنیج الهمه و سکون النون ثما الموصلة والراء المعنی  
 شکر کنی فلان ترکت است و فلان بصاعت ای نماش  
 بهند و ستان عطف جمله علی جمله و این کاغد قبلا  
 انصاف مکتوب قاضی فلان زمین است و فلان جزیرا  
 من المال و المتاع فلان ضمیمه است ای کفیل بالمال  
 اوضمان الذکر که گفته که خاطر اسکندریه دارم  
 که هوای خوشت و کاه گفتی نه که دیار عرب مشقونی  
 ثم عدنا لاسنا و المتعدده الواقعة فی المافات البهیة  
 سنوا و احداثش قال سعد یایک سفرد بکیر و تریش

جور و سنجیده کاش از بی تا بوت من آید قدیمی چند  
 می رفت و می گفت ضمیر ما راجع الی الدقان  
 ز قدر شوکت سلطان تکشست بنیج الکاف بمعنی ناقص  
 مهران بالترکی فونق و می دینا فی کلاه کوشه و بقیات  
 بسکون با کاه و اندک بر کما مر با قناب رسید حاکم بقوله  
 که سایه بر سرش آنگند چون تو سلطان ای سلطان تنگ  
**حکایت** کلامی بول ای سائل بخوف بلا وهو الذي  
 يخاف الناس اي يديفد حکایت کنند که نعمت وافر  
 داشت ای کان له بال اکثری از ملک گفت می نماید  
 جمولای بری که مالی کوان قد مریمه ن وادی بیاء  
 الخطاب و مارا همی بیاد الوصی حسرت اگر بر می بخند  
 بعضی کما متره اخرا الدباجه از ان و سکتیری نمی چون  
 ارتفاع ولایت این حاصل المملكة رسد ای وصل و قاف  
 کرده شود ای تودی ذکک لدین گفت لایق قدر بر کلاه  
 خرا و نه جهان نباشد فاعلم ضمیر لایق دست مال چون  
 من کذا الودون معنی المتلوبت که جو جو فرام آورده ام  
 یعنی قد جهت جبهه گفت غیبت که کافران می هم  
 و فی بعض النسخ بتبری وهم کالجیشات الخبیین شعر  
 قالوا جین الکفس العجین فعیل معنی المفعول بالترکی  
 خبر ککس الکاف و سکون اللام بالترکی الجوجین  
 التکس من باب جر و طغفه لیس بطا هر قلنا فی جوامع  
 تدبیر بالعبین الماهله من سدوت الثلثة مشقونی جمع  
 بالفتح المبرز قدیم الراء الماهله علی المعجزه وزن المذهب  
 ای الخلاء و قیل فی الترجمة دیوار که ای بلخی طار کلدر  
 بناید زک سیور از انو کله استعاج **بیت** کراهه جاه نظری به است